

فاعل معجزه از دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی و ریچارد سویین برن

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۸/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۱/۰۱

عباس دهقانی نژاد*

محمد سعیدی مهر**

چکیده

دیدگاه‌های متفاوتی درباره فاعل معجزه ارائه شده است. برخی خداوند را فاعل معجزه می‌دانند و بسیاری نیز انتساب معجزه به پیامبر، صالحان و ... را پذیرفته‌اند. قاضی عبدالجبار معتزلی، فاعل معجزه را خدا دانسته و جواز فاعلیت پیامبر را نیز پذیرفته است. سویین برن نیز نظر مشابهی دارد. هر چند آرای این دو متفکر در این مسئله مشابه است اما از آنجا که عبدالجبار، دیدگاه خود را با دلایل متعددی همراه کرده است، دیدگاه او به لحاظ اثباتی بالاتر از دیدگاه سویین برن قرار می‌گیرد. با توجه به این نمونه، می‌توان این نظر را مطرح ساخت که سنت کلامی مسلمانان، مخصوصاً در مباحث مربوط به معجزه، آرائی هم‌سنگ و حتی عمیق‌تر و دقیق‌تر از الهیات معاصر مسیحی در بر دارد.

واژگان کلیدی

اسلام، مسیحیت، نبوت، فاعل معجزه، عبدالجبار معتزلی، سویین برن

مقدمه

این مسئله که آیا معجزه توسط پیامبر صورت می‌گیرد یا خداوند فاعل مباشر معجزه است، از مسائل سنتی علم کلام به شمار می‌رود. البته از سوی برخی متفکران نیز فرشتگان به عنوان فاعل مباشر معجزه مطرح شده‌اند (سبحانی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۷۳).^۱ عده‌ای نیز قائل به تفکیک شده و معجزات مختلف را به فاعل‌های مختلف نسبت داده‌اند (حلی، ۱۴۱۹، ص ۴۷۵؛ غزالی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۰). برخی دیگر نیز معجزه را از جهتی فعل خدا و از جهتی دیگر فعل پیامبر دانسته‌اند (سعیدی‌مهر، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۳). در میان مسلمان مشهور است که متکلمان، معجزه را فعل خداوند می‌دانند و فلاسفه، آن را به عنوان فعل پیامبر تلقی کرده‌اند. از متکلمان مشهور، ابن حزم، تفتازانی و ایجی در میان اشاعره (قدردان قراملکی، ۱۳۸۱، ص ۸۸)؛ و شیخ طوسی، علامه مجلسی و ابوصلاح حلبی در میان شیعه (قدردان قراملکی، ۱۳۸۱، صص ۸۹-۹۰)؛ و برخی از متکلمان معتزله، معجزه را فعل مباشر خداوند دانسته‌اند.

فلاسفه بزرگی چون فارابی (قدردان قراملکی، ۱۳۸۱، صص ۱۰۰-۱۰۱)، ابن‌سینا (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، صص ۱۴۱-۱۴۲) و ملاصدرا (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۳۴۱) معجزه را فعل پیامبر و محصول کمال نفس وی در قوای حسّی، خیالی و عاقله می‌دانند. این تفاوت دیدگاه‌ها در مورد فاعل معجزه - نه با این گستره - در میان متکلمان غربی نیز مطرح بوده و مثلاً آکویناس، معجزه را فعل مستقیم خداوند می‌دانسته است (Aquinas, 1998, p.692). انگیزه اصلی کسانی که اعجاز را فعل مستقیم خداوند دانسته‌اند، یکی وفاداری به توحید افعالی و دیگری حفظ دلالت معجزه بوده است (قدردان قراملکی، ۱۳۸۱، صص ۹۰-۹۲). آیاتی از قرآن مجید نیز بر این مدعا دلالت دارند (نک: انبیاء/ ۶۱ بقره/ ۵۰). از سوی دیگر، قائلان به فاعلیت پیامبر در معجزه، فاعلیت مباشر خدا در انجام خوارق عادات را با اصولی فلسفی چون اصل سنخیت علت و معلول، قاعده الواحد و برخی آیات قرآن^۲ در تعارض دانسته‌اند (قدردان قراملکی، ۱۳۸۱، صص ۹۰-۹۲). به نظر می‌رسد حقانیت نسبی هر دو گروه در استدلال‌هایشان و امکان انتساب هر دو دیدگاه به آیات قرآن کریم، سبب اتخاذ نظریه‌های بینابین گردیده است؛ مثل فاعلیت خدا در بعضی معجزات و پیامبر در پاره‌ای دیگر و یا انتساب معجزه از جهتی به خدا و

از جهت دیگر به پیامبر. در این مختصر، سعی داریم دیدگاه قاضی عبدالجبار و ریچارد سویین برن را دربارهٔ فاعل معجزه بررسی و مقایسه نماییم و نشان دهیم که نظریات این دو، در قالب کدام یک از دیدگاه‌های فوق می‌گنجد.

۱. فاعل معجزه از نظر عبدالجبار معتزلی

۱-۱. مباشرت خداوند در معجزه

در نگاه نخست، از نوشته‌های عبدالجبار، مخصوصاً کتاب «المغنی فی ابواب التوحید و العدل»، چنین برمی‌آید که وی، به فاعلیت مباشر خداوند در معجزات قائل است. این دیدگاه، به کرات، هم به تصریح و هم در لفافه، توسط عبدالجبار بیان شده است. او، فصلی را به عنوان «فی بیان فیما یجب أن یكون المعجز من قبله تعالی» اختصاص داده (عبدالجبار معتزلی، بی‌تألیف، ج ۱۵، ص ۲۰۰)، و دلایلی بر اثبات این دیدگاه اقامه نموده است. در مباحث مربوط به دلالت معجزه نیز دائماً سخن از انجام معجزه توسط خداوند به میان آورده، و بارها عبارت «هر گاه معجزه توسط خداوند انجام شود...» (عبدالجبار معتزلی، بی‌تألیف، ج ۱۵، ص ۱۶۵) تحریر شده است. از سوی دیگر، وی معجزه را به عنوان فعلی غیر بشری مورد بحث قرار داده و از این رهگذر، آن را دلیلی بر اثبات وجود خدا می‌داند (عبدالجبار معتزلی، بی‌تألیف، ج ۱۵، ص ۱۷۰). در شرایط معجزه نیز صراحتاً دو شرط اصلی معجزه را خارق عادت و از سوی خدا بودن ذکر می‌کند (عبدالجبار معتزلی، بی‌تألیف، ج ۱۵، ص ۱۷۱).

۱-۱-۱. دلایل مباشرت خداوند در وقوع معجزه

عبدالجبار سه دلیل بر اثبات فاعلیت مباشر خداوند برای معجزه آورده است. واقعیت آن است که در بین این دلایل، اولین دلیل، مهم‌تر از مابقی است و سایر دلایل، فرعی و بعضاً مبتنی بر دلیل اول هستند. قاضی عبدالجبار، معجزه‌ای را که از سوی خداوند نباشد و توسط او انجام نگرفته باشد، فاقد دلالت می‌داند. در حقیقت، چنین معجزه‌ای ارزش معرفتی خود را از دست داده؛ و به عبارتی، اصلاً معجزه نیست و این عنوان بر آن اطلاق نخواهد شد. از دیدگاه قاضی، معجزه در چهارچوب قراردادی بین خدا و پیامبر شکل می‌گیرد و اگر معجزه از جانب خدا و فعل او نباشد، دلالتی هم در کار نخواهد بود. به عبارت دیگر، وقوع معجزه به دست پیامبر بدین معناست که «پیامبر

خودش، خودش را تصدیق کند! وقتی نمی‌شود چنین کاری دال باشد ... پس باید معجزه از جانب خداوند باشد» (عبدالجبار معتزلی، بی‌تایب، ج ۱۵، ص ۲۰۰).

عبدالجبار، عدم برقراری دلالت را با مثالی توضیح می‌دهد:

«اگر زید به عمرو بگوید: من فرستاده‌ی خالد هستم، و سپس از خالد طلب دلیل کند، آن چیزی که می‌تواند بر درستی ادعای او دلالت داشته باشد، کاری است که توسط خالد انجام شود، و نه کاری که خود رسول یا دیگران انجام دهند.»

(عبدالجبار معتزلی، بی‌تایب، ج ۱۵، ص ۲۰۱)

با این مثال، عبدالجبار صدور معجزه را نه تنها از انسان‌ها، از جمله پیامبر، نفی می‌کند؛ بلکه آن را منحصر در خداوند می‌داند. وقتی پیامبر خود را فرستاده‌ی خداوند می‌داند و از او طلب تأیید و تصدیق می‌کند، هیچ فعلی جز فعل خداوند نمی‌تواند بیان‌کننده‌ی تصدیق باشد.

دلیل دوم عبدالجبار بدین صورت است که اگر معجزه فعل خداوند نباشد، اصلاً نمی‌توان آن را به فاعلی خاص منتسب نمود. معجزه امری است خارق عادت و اگر فاعل آن خدا نباشد، پس کیست؟ اگر انسان‌ها باشند، معجزه معنای واقعی خود را از دست می‌دهد و خارق عادت نخواهد بود، بلکه به عادت تبدیل می‌شود؛ چون همگان بر آن قدرت دارند. اگر هم بگوییم پیامبر فاعل آن است، چه برتری و مزیتی باعث شده پیامبر بتواند این کار عجیب را انجام دهد؟ پیامبر نیز انسانی به مانند سایر انسان‌هاست و قدرتش نیز همانند آن‌هاست، و نمی‌توان معجزه را به او منتسب دانست (عبدالجبار معتزلی، بی‌تایب، ج ۱۵، صص ۲۰۰-۲۰۱).

دلیل سوم عبدالجبار را - که با دلیل اولش هم‌پوشانی دارد - می‌توان چنین صورت بندی کرد: امر عادی نمی‌تواند بر صدق پیامبر دلالت داشته باشد. اگر انسانی بتواند کاری را انجام دهد، آن کار - هر چند نادر - امری عادی تلقی خواهد شد. پس کاری که توسط پیامبر انجام شود، امری عادی بوده و نمی‌تواند بر صدق او دلالت داشته باشد (عبدالجبار معتزلی، بی‌تایب، ج ۱۵، صص ۲۰۰-۲۰۱).

در بین این سه دلیل، دلیل اول هم معجزه را از پیامبر نفی می‌کند و هم آن را مختص به خداوند می‌داند. اما دلیل دوم و سوم، فاعلیت انسانی در معجزه را رد می‌کند

ولی اختصاص آن به خدا را بیان نمی‌کند؛ که این مبتنی بر پذیرش نبودِ فاعلِ سومی غیر از خدا و انسان و یا ارجاع آن فاعل به خدا - مثل فرشتگان که از سوی خدایند - می‌باشد. تفاوت دیگر این ادله در آن است که دلیل اول، فاعلیت پیامبر را به طور مستقیم موجب انتفاء دلالت معجزه می‌داند اما دلیل سوم، فاعلیت پیامبر را موجب زوال وصف خارق عادت بودن معجزه و به تبع آن، فقدان دلالت معجزه می‌شمرد. دلیل دوم نیز از راهی غیر از مبحث دلالت وارد شده و مسئله فقدان فاعل در صورت عدم فاعلیت مباشر خداوند در معجزه را مطرح کرده است.

اما شگفت این که هر چند عبدالجبار در این دلایل، صراحتاً خداوند را فاعل معجزه دانسته است اما در مواضعی دیگر، صدور معجزات از پیامبران را نیز پذیرفته است! امری که موهم تعارض و تناقض در دیدگاه وی پیرامون فاعلیت معجزه می‌باشد.

۱-۲. صدور معجزه از پیامبران

اگر از عناوین فصول نوشته‌های عبدالجبار بگذریم و به متن مباحث توجه کنیم، می‌بینیم که در برخی موارد، وی معجزه را به پیامبران منسوب می‌کند. عبدالجبار، در «شرح الاصول الخمسه» می‌گوید:

«اگر ما و عقلمان باشیم، می‌توانیم بپذیریم که معجزه توسط پیامبر(ع) انجام شود...؛ و این که معجزه، حتماً باید از طرف خدا باشد، از ویژگی‌های معجزه محسوب نمی‌شود.» (عبدالجبار معتزلی، بی‌تألف، ص ۵۶۹)

در مواضع دیگری نیز چنین بیان کرده است:

«معجزه باید از طرف خدا باشد؛ حال یا واقعاً یا تقدیراً.»

(عبدالجبار معتزلی، بی‌تألف، ج ۱۵، ص ۱۹۹)

«[از شرایط معجزه است] که از سوی خدا، و یا در حکم این باشد که از سوی

خداست.» (عبدالجبار معتزلی، بی‌تألف، ص ۵۶۹)

اصطلاحاتی مانند «تقدیراً» و «در حکم» نشان دهنده این است که عبدالجبار، فاعلیت مباشر غیر خدا در معجزه را نیز محتمل دانسته و پذیرفته است که می‌توان خداوند را به عنوان فاعل نهایی طولی معجزه معرفی کرد.

۱-۲-۱. دلایل فاعلیت پیامبر در معجزه

دلیل عبدالجبار برای انتساب معجزه به پیامبر، بر اساس تقسیم بندی معجزات به دو گونه اصلی شکل می‌گیرد: یکی معجزاتی که جنس آنها تحت قدرت انسان‌ها نیست، مثل زنده کردن مردگان و تبدیل عصا به مار؛ و دیگری معجزاتی که جنس‌شان مقدور انسان است، مثل جابه‌جا کردن کوه که جنس آن حرکت است و در حیطه قدرت انسان قرار دارد (عبدالجبار معتزلی، بی‌تاب، ج ۱۵، ص ۲۰۴؛ همو، بی‌تالیف، ص ۵۶۹). وقتی جنس چیزی در حیطه قدرت انسان قرار دارد، بدین معناست که انسان، بر انجام آن کار تواناست. این که در برخی موارد، ما بر جنس برخی کارها قدرت داریم اما نمی‌توانیم آن کار خاص را انجام دهیم، به دلیل نقصان علم ماست. اگر خداوند بخواهد، می‌تواند علم به آن کار را به انسان بدهد و بدین طریق، انسان قادر به انجام آن کار شود (عبدالجبار معتزلی، بی‌تالیف، ص ۵۶۹). واضح است که در این جا، عبدالجبار وقوع معجزه توسط پیامبر را اثبات نکرده، بلکه تنها امکان آن را پذیرفته است. وی می‌گوید: قرآن نیز می‌تواند در این دسته محسوب شود، و بگوییم: خداوند علم زیادی به پیامبر داده که با آن علم، پیامبر قادر به آوردن قرآن شده است (عبدالجبار معتزلی، بی‌تالیف، ص ۵۶۹).

برخی، دلیل دیگری نیز از عبدالجبار برای صدور معجزه از پیامبران نقل نموده‌اند (قدردان قراملکی، ۱۳۸۱، صص ۱۰۵-۱۱۲). این دلیل بر ذات گروهی ارسطویی مبتنی است. بنا بر دیدگاه برخی از معتزله، تنها جسم که جوهر است فعل خداوند بوده و اعراض فعل خدا نمی‌باشند (اشعری، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۲۵۰). معجزه نیز چون در بسیاری از موارد عرض است، پس نمی‌تواند فعل خدا باشد (قدردان قراملکی، ۱۳۸۱، صص ۱۰۵-۱۱۲). مؤلف کتاب «معجزه در قلمرو عقل و دین»، این دلیل را نیز مورد قبول عبدالجبار می‌داند و علت این که عبدالجبار، در مواضع متعددی اعجاز را فعل مستقیم خدا یا پیامبر دانسته، اعتقاد وی به عرض بودن معجزات و در نتیجه، انتساب آنها به پیامبر برمی‌شمرد (قدردان قراملکی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۲). اما واقعیت این است که دیدگاه قاضی عبدالجبار دقیقاً بر عکس است. در حقیقت، این بخش سخن ایشان که «قاضی عبدالجبار، بیشتر معجزات و نه تمامی آنها را عرض می‌داند» (قدردان قراملکی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۲)، درست است. قاضی صراحتاً می‌گوید:

«اکثر معجزاتهم هي اعراض حالة في الاجسام.» (عبدالجبار معتزلی، بی‌تائب، ج ۹، ص ۲۳) اما بخش دیگر سخن، یعنی انتساب «عدم صدور اعراض از خداوند» به عبدالجبار، نادرست است؛ چرا که عبدالجبار، در زمره معتزله‌ای است که معتقدند قدرت خداوند به اعراض هم تعلق می‌گیرد. عبدالجبار، در کتاب «المغنی فی ابواب التوحید و العدل»، فصلی را با عنوان «فی أنه تعالی یصح أن یفعل الاعراض فی المَحال» گشوده (عبدالجبار معتزلی، بی‌تائب، ج ۹، ص ۸۷) و در آن، به اثبات این مطلب پرداخته است که اعراض فعل خداوند هستند. طرفه این که یکی از دلایل او بر نادرستی اعتقاد به عدم فاعلیت خدا در اعراض چنین است که بر این اساس، نمی‌توان بیشتر معجزات را فعل خداوند قلمداد کرد و بدین صورت، دلالت معجزات بر پیامبری انبیاء باطل می‌شود (عبدالجبار معتزلی، بی‌تائب، ج ۹، صص ۲۳ و ۹۳).

البته لازم به ذکر است که عبدالجبار، فاعلیت انسان‌ها در اعراض را نیز می‌پذیرد؛ اما همان گونه که گفتیم، بسیاری از اعراض را فعل خدا دانسته و معجزات را نیز در این زمره قلمداد کرده است. نتیجه آن که تنها دلیل اول را می‌توان دلیل مورد نظر عبدالجبار برای پذیرش فاعلیت پیامبران در معجزه قلمداد نمود، که آن نیز صرفاً به جواز حکم می‌کند و نه وجوب.

۳-۱. سازواری نظریه عبدالجبار درباره فاعل معجزه

مهم‌ترین اشکالی که به اعتقاد قاضی عبدالجبار مبنی بر جواز فاعلیت پیامبران در انجام معجزه وارد می‌شود، عدم سازگاری آن با دلالت معجزه است. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، عبدالجبار خود صراحتاً اذعان می‌کند که اگر فاعل معجزه کسی جز خداوند باشد، معجزه دلالتی ندارد و ارتباطی با ادعای پیامبری نخواهد داشت. به نظر می‌رسد دیدگاه اصلی عبدالجبار - که همان فاعلیت خدا است - در فاعلیت پیامبر نیز لحاظ شده است. به عبارت دیگر، هر چند فاعل مباشر معجزه می‌تواند خود پیامبر باشد، اما قدرت انجام معجزه و توانایی وی بر آن، از سوی خداوند به او عنایت شده است. تسامحاً می‌توان گفت که در این جا، پیامبر وسیله‌ای بیش نیست؛ چنان‌که وقتی کبریتی روشن می‌کنیم و افروخته شدن و سوزاندن را به آن نسبت می‌دهیم، فاعل حقیقی خود ما هستیم که باعث شعله‌ور شدن کبریت شده‌ایم. در حقیقت، آنچه از معجزه به چشم می‌آید و آن را

فعل پیامبر قلمداد می‌کنیم، معجزه نیست! برای مثال، اگر تصور کنیم پیامبری وردی خواند و درختی را وادار به حرکت کرد، آنچه در نظر ما معجزه و دال بر صدق ادعای پیامبر است، حرکت درخت می‌باشد؛ اما واقعیت این است که آنچه بر صدق ادعای پیامبر دلالت دارد، توانایی او بر انجام این کار است (عبدالجبار معتزلی، بی‌تاسب، ج ۱۵، ص ۲۱۱). این توانایی در اختیار همگان نیست. فعل حقیقی خداوند که بر درستی ادعای پیامبر دلالت دارد، دادن این توانایی به او و یاد دادن این ورد و ذکر یا دعا و وسیله به نبی است؛ چیزی که دیگران از آن محروم‌اند (عبدالجبار معتزلی، بی‌تاسب، ج ۱۵، ص ۲۱۱). بدین صورت، هر چند معجزه فعل مستقیم خداوند نیست، اما در حکم آن است (عبدالجبار معتزلی، بی‌تاسب، ج ۱۵، ص ۲۱۱؛ همو، بی‌تاسب، ص ۵۶۹)؛ و باعث برقراری دلالت معجزه در قالب روش موضعه می‌شود. بر این اساس، انسجام نظریه عبدالجبار در این باره محفوظ می‌ماند.

نهایت آن که نظر عبدالجبار در باب معجزه، به دو نظر از چهار نظری که در ابتدای بحث اشاره کردیم، نزدیک‌تر است. گفتیم که عده‌ای از متکلمان، نظریه‌ای بینابین را در فاعلیت معجزه اختیار کرده‌اند. عبدالجبار نیز در این زمره قرار می‌گیرد. او، از یک سو معجزه را فعل خدا، و از وجهی دیگر فعل پیامبر می‌داند. نظریه دیگر نیز که معتقد بود پاره‌ای از معجزات توسط خدا و پاره‌ای دیگر توسط پیامبر انجام می‌شوند، قابل انتساب به عبدالجبار است؛ بدین صورت که بگوییم: او، فاعل معجزاتی را که جنسشان در قدرت انسان‌ها نیست، خدا می‌داند؛ و فاعل معجزاتی را که جنسشان در حیطة قدرت انسان‌هاست، پیامبر می‌داند. البته باید در نظر داشت که این گونه معجزات نیز در قالب نظریه قبلی، به وجهی فعل خداوند محسوب می‌شوند. بنابراین تقسیم‌بندی زیر در باب معجزات جاری می‌شود:

در قدرت انسان نیست: فاعل معجزه خداوند است.	}	جنس معجزه
در قدرت انسان است: فاعل معجزه به وجهی خداوند و به وجهی پیامبر است.		

۲. فاعل معجزه از دیدگاه سویین برن

سویین برن صراحتاً فاعل معجزه را خداوند می‌داند. حتی برخی عبارت او موهم این دیدگاه است که وی، فقط فاعلیت خداوند و نه هیچ فاعل دیگری را در معجزه پذیرفته است (Swinburne, 2008, p.25). اما واقعیت این است که سویین برن، هر چند در معجزه، مخصوصاً معجزات بزرگ، دست خدا را در کار دیده و آن‌ها را فعل مستقیم خداوند می‌داند، اما معتقد است که قدیسان و فرشتگان نیز می‌توانند فاعل معجزه باشند. تعبیر «اذن خدا»، در عبارت «من واقعه‌ای را که در آن قانون طبیعت نقض شده باشد، معجزه می‌نامم؛ اگر آن واقعه فعل خدا باشد یا به اذن او صورت گرفته باشد» (Swinburne, 2008, p.85)، بر این مطلب دلالت دارد. سویین برن گوشزد می‌کند که منحصر دانستن فاعلیت معجزه به خدا را به دلیل پای‌بندی به تعریف هیومی از معجزه - که بیشتر مباحث فلسفی مربوط به معجزه، از تعریف هیومی آن برمی‌خیزد - و به عنوان مسلمات خصم برای بحث و محاجه پذیرفته است؛ ولی از دید او، ممکن است انسان‌ها نیز عامل معجزه باشند (Swinburne, 1970, p.62).

۲-۱. چگونگی و چرایی انتساب معجزه به خداوند

سویین برن، قبل از ورود به بحث چگونگی فاعلیت خداوند در معجزه، در پاسخ به اشکالی که آن را اشکال ناول - اسمیت می‌نامد، مبنایی برای بحث فاعلیت معجزه ارائه می‌دهد که آن را «تبیین هدف یا نیت» نام نهاده است (Swinburne, 1970, p.54). بر اساس این مبنا، باید بین تبیین علمی وقوع پدیده‌ها با تبیین پدیده‌ای که توسط عاملی انسانی ایجاد شده و هدف و نیتی در پس آن نهفته است، تمایز نهاد. تبیین آنچه توسط انسان‌ها ایجاد شده و فهم هدف و نیت آن‌ها از انجام آن، کار آسانی نیست؛ مخصوصاً در جایی که خود فاعل نیتش را بیان نکرده باشد. بیان نیت و قصد فاعل از انجام کار توسط خود او تا حدود زیادی در فهم نیت او به ما کمک می‌کند. اما در مسائل علمی و طبیعی، چیزی به نام اظهارات فرد برای تبیین پدیده و فعل وجود ندارد. بر این اساس، ما می‌توانیم وقوع حادثه‌ای را بدون درج آن تحت قوانین طبیعت تبیین کنیم و بدین گونه، عاملی مثل خداوند می‌تواند حادثه‌ای را ایجاد کند؛ حتی اگر آن حادثه، نقض قانون طبیعت باشد (Swinburne, 1970, p.55). بر این اساس، ممکن است در حالتی که

هیچ تبیین علمی‌ای وجود نداشته باشد، بتوان تبیینی بر اساس نیت ارائه نمود و آن تبیین، درست و کارآمد هم باشد (Swinburne, 1970, p.55).

حال سویین‌برن بیان می‌کند که در زندگی روزمره، وقتی می‌گوییم فلان فرد عمل الف را انجام داده است، دلیل این انتساب این است که دیده‌ایم بدن او، فعل الف را ایجاد کرده است. اما در مورد معجزه چنین فرضی روا نیست؛ زیرا وقتی می‌گوییم خداوند فاعل این معجزه است، چون خداوند موجودی بدون جسم است، نمی‌توانیم این انتساب را با ملاک بدن توجیه کنیم (Swinburne, 1970, p.57). در این جا، سویین‌برن برای توضیح مطلب دست به مشابه سازی و تمثیلی جالب می‌زند. او می‌گوید:

«تصور کنید فعل خارق العاده E و سایر امور ناقض قانون طبیعت، به روش و در اوضاع و احوالی بسیار مشابه با روش‌ها و اوضاع و احوالی که در آن عاملان انسانی به طور عمد کاری انجام می‌دهند، رخ داده باشند. در این حالت، ما کاملاً موجه‌ایم که ادعا کنیم E و نقض‌های مشابه آن را - به مانند آثار اعمال انسان‌ها - عاملانی ایجاد می‌کنند که در جسمانی بودن غیر مشابه با انسان هستند. اختلاف جزئی در علت‌ها به حساب اختلاف جزئی در معلول‌هاست ... بر این اساس، اگر به لحاظ تشابه بسیار قوی روش‌ها و اوضاع و احوال رخداد E و دیگر نقض‌های قانون طبیعت با روش‌ها و اوضاع و احوالی که در آن عاملان انسانی آثاری را ایجاد می‌کنند، ما علت مشابهی - عامل هوشمندی - را مفروض بگیریم، این واقعیت که عدم تشابه‌هایی وجود دارند - یعنی این که ما نمی‌توانیم به آن عامل اشاره کرده و بگوییم بدن وی کجاست - به معنای اشتباه بودن تبیین ما نیست. این فقط به این معناست که آن عامل، به سبب نداشتن جسم، با انسان متفاوت است. البته این اقدام تنها در صورتی که شباهت‌ها از سایر جهات قوی باشند، موجه است.» (Swinburne, 1970, pp.57-58)

اگر استدلال سویین‌برن را یک قیاس استثنائی در نظر بگیریم، تا کنون وی به بیان ملازمه میان مقدم و تالی پرداخته است. بدین صورت که گفته است: اگر شرایط وقوع نقض قانون طبیعت، با شرایط وقوع افعال عامدانه انسانی مشابه باشد، آنگاه فاعلی مشابه فاعل انسانی، انجام دهنده نقض عادت است.

در گام بعد، سویین برن به این سمت می‌رود که با اثبات مقدم، نشان دهد که شرایط نقض عادت، مشابه با شرایط وقوع افعال عمدی انسانی است. او، این تشابه را چنین بیان می‌کند:

«واقعۀ E در پاسخ به درخواست دعا کننده‌ای خطاب به شخصی دارای نام - مثلاً دعا کننده‌ای، ای آپلو یا ای الله را فریاد می‌کند - رخ می‌دهد. درخواست‌هایی غیر از این دست نیز برخی اوقات با وقوع نقض‌های قوانین طبیعت اجابت شده اما تعدادشان نسبت به این نقض‌ها کمتر است. غالباً به دنبال چنین درخواست‌هایی، ندایی - که ندای عامل جسمانی نیست - می‌آید که دلیلی بر اجابت یا رد آن درخواست است. این دلایل به همراه گونه‌های حوادثی که ایجاد شده، الگوی رفتاری مشترکی را نشان می‌دهند. با این‌که درخواست‌های رهایی از رنج، ممکن است بیشتر موفقیت آمیز باشد اما درخواست مجازات دشمنان، ممکن است چنین نباشد. ندا، به کسانی که درخواست رهایی از رنج را داشتند، می‌گوید: درخواستشان هوشیارانه بوده؛ و به آن‌هایی که مجازات دشمنان را خواسته‌اند، می‌گوید: آن‌ها بدخواه بوده‌اند و پیش بردن بدخواهی آن‌ها، جایی در مشیت الهی ندارد. من تأکید می‌نمایم که همه این‌ها، نشان دهنده‌ی خدایی با طرز رفتاری معین است که در جهان مداخله می‌کند.» (Swinburne, 1970, p.58)

به نظر سویین برن، شباهت این الگوی رفتار با الگوی رفتار انسانی به حدی است که ما را قانع می‌کند فاعلی مشابه با فاعل انسانی، انجام دهنده‌ی معجزه است. اما واقعیت آن است که هیچ دلیلی وجود ندارد که این فاعل، یک موجود هوشمند نامرئی غیر از خدا نیست؛ و یا حتی موجود هوشمندی جسمانی نیست که مثلاً از توانایی دور جنبانی بهره‌مند است و بدون دخالت بدنش، نقض قانون طبیعت را انجام می‌دهد. شاید همین احتمالات باعث شده است که سویین برن، بر خلاف تبیین مذکور، فرشتگان و انسان‌ها را نیز در دایرۀ فاعلان معجزه قرار دهد؛ به ویژه این‌که سویین برن، هیچ دلیلی بر این‌که معجزه باید انحصاراً فعل خداوند باشد، ارائه نمی‌کند.

دقت به این نکته لازم است که سویین برن، در تعریف معجزه می‌گوید: نقض قانون طبیعت در صورتی معجزه است که به دست خدا انجام شود، و این نشان دهنده‌ی اعتقاد

وی به این مسئله است که ممکن است در مواردی، نقض قانون طبیعت صورت گرفته باشد اما فعل خدا نباشد و در نتیجه، معجزه به حساب نیاید. آنچه حائز اهمیت است این که هر چند ارائه الگوی رفتاری فاعل معجزه، تا حدود زیادی به نظریه عبدالجبار شبیه است و سویین‌برن نیز به مانند عبدالجبار، در صدد معقول سازی و استبعاد زدایی از رخداد معجزه است؛ اما در صورت حذف فاعلیت خداوند از نظریه عبدالجبار، یکی از عامل‌های اساسی آن حذف شده و نظریه ناکارآمد می‌گردد، در حالی که چنین الزامی در بیان سویین‌برن وجود ندارد و با تغییر فاعل معجزه، اتفاق خاصی نمی‌افتد. همین مطلب دلیل است بر این که در نظر قاضی عبدالجبار، فاعلیت معجزه در انحصار خداوند است. البته توجه به این مسئله لازم است که در بحث دلالت معجزه، عبدالجبار وجود خدا را مفروض گرفته است، اما سویین‌برن چنین فرضی را در بحث خود لحاظ نکرده است.

نتیجه‌گیری

چنان‌که دیدیم، دیدگاه این دو متفکر در تعیین فاعل معجزه بسیار به هم نزدیک است. هر دو صراحتاً تأکید می‌کنند که فاعل معجزه فقط خداست و این مسئله، آن قدر برای آن‌ها مهم است که آن را در تعریف معجزه نیز داخل می‌کنند؛ و در عین حال، هر دو فاعلیت غیر خدا را نیز در معجزه می‌پذیرند! البته عبدالجبار برای انحصار فاعلیت معجزه در خداوند، دلایلی می‌آورد که عمده آن‌ها، فقدان دلالت معجزه در صورت عدم فاعلیت خداوند است. اما سویین‌برن این مسئله را به عنوان پیش فرض لحاظ کرده و در مواضع متعدد دیگر، فاعلیت پیامبر و یا فرشتگان را نیز می‌پذیرد؛ هر چند که این فاعلیت را در نهایت به خدا منتسب می‌داند. البته سویین‌برن، با طرح تشابه فعل انسانی و خداوند و نظریه تبیین بر اساس نیت، معقولیت فاعلیت خداوند در معجزات را خاطر نشان می‌سازد. عبدالجبار نیز در نهایت، امکان عقلی فاعلیت پیامبر در معجزات را می‌پذیرد اما دلیلی بر اثبات آن ارائه نمی‌کند. بر اساس نظریه وی، می‌توان معجزاتی را که جنس آن‌ها در حیطه قدرت انسان است، به پیامبران منتسب نمود؛ هر چند که فاعل حقیقی این معجزات نیز خود خداوند به حساب می‌آید. نکته افتراق اساسی عبدالجبار و سویین‌برن در این بحث، نپذیرفتن صدور معجزه از صلحا توسط عبدالجبار و پذیرش وقوع معجزه به دست قدیسیین از سوی سویین‌برن است. نکته حائز اهمیت دیگر، نقش پر رنگ فاعل

معجزه در مبحث دلالت معجزه، در نزد هر دو متفکر مخصوصاً عبدالجبار است؛ به نحوی که اگر فاعل معجزه خداوند نباشد، معجزه فاقد دلالت خواهد شد. در مجموع به نظر می‌رسد دیدگاه عبدالجبار در این بحث، از لحاظ مدلل بودن، بر دیدگاه سویین‌برن برتری دارد. واقعیت آن است که هر چند هر دو متفکر، در حیطة ثبوت به صورت یکسان نظر داده و فاعلیت اصلی خداوند و فاعلیت تبعی پیامبر را پذیرفته‌اند؛ اما در حیطة اثبات، عبدالجبار با ارائه دلایل متعدّد، به موجه سازی نظریه خود اقدام کرده است در حالی که سویین‌برن، تنها به ایضاح و بیان چگونگی انتساب معجزه به خداوند اکتفا کرده است.

یادداشت‌ها

۱. ایشان «مدبرات امر» و «روح الامین» نازل بر حضرت مریم را از شواهد قرآنی این نظر می‌داند.
۲. به عنوان نمونه، نک: (فاطر / ۷۸؛ آل عمران / ۴۹).
۳. واضح است که مقصود از «جنس»، جنس منطقی نیست.

کتابنامه

- قرآن کریم
- اشعری، ابوالحسن (۱۴۰۰)، مقالات الاسلامیین، به اهتمام هلموت ریتز، بی‌جا: انتشارات الاسلامیه، ج ۱.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، الاشارات و التنبیّات، قم: دار البلاغه، ج ۳.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۷)، الالهیات علی هدی الکتاب و السنّة و العقل، قم: مؤسسه امام صادق(ع)، ج ۳.
- سعیدی مهر، محمد (۱۳۸۵)، آموزش کلام اسلامی، قم: کتاب طه، چاپ چهارم، ج ۲.
- عبدالجبار معتزلی، قاضی ابن‌الحسن اسدآبادی (بی‌تالیف)، شرح الاصول الخمسة، قاهره: مكتبة الوهبة.
- همو (بی‌تالیف)، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، مصر: بی‌نا، ج ۹ و ۱۵.
- حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۹)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- غزالی، محمد (۱۳۸۲)، نهفت الفلاسفه یا تناقض‌گویی فیلسوفان، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: جامی.
- قدردان قراملکی، محمدحسن (۱۳۸۱)، معجزه در قلمرو عقل و دین، قم: بوستان کتاب.

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰)، *الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية*، مشهد: مرکز نشر دانشگاهی.

Aquinas, T. (1998), *Summa Theologica*, [Online] available:

<http://www.ccel.org/ccel/aquinas/summa.pdf>.

Swinburne, Richard (1970), *The Concept of Miracle*, London and Basingstoke: Macmillan ST Martins Press.

Id. (2008), *Was Jesus God?*, New York: Oxford University Press, first published.

